

## بازخوانی تعامل جنبش زنان ایران با جنبش‌های زنان دیگر کشورها

### ما و جغرافیای محدودمان

آزاده فرامرزی‌ها، الناز انصاری، دلارام علی



از زمانی که صدیقه دولت‌آبادی به نمایندگی از زنان ایران در کنگره بین‌المللی زنان در برلین شرکت کرد حدود ۱۰۰ سال می‌گذرد. دولت‌آبادی موسس یکی از اولین دبستان‌های دخترانه ایران و مدیر مسئول یکی از بانفوذترین روزنامه‌های زنان در اصفهان (زبان زنان) بود. در برابر این پیشینه به نظر می‌رسد سهم جنبش زنان ایران در بهره‌گیری از امکانات ارتباطی که جهان را دگرگون کرده، آن قدری نیست که بتواند در مقابل تاریخ رو سفیدمان کند. دولت‌آبادی و هم‌نسلان او خواب امکانات امروز ما برای سفر یا تکنولوژی ارتباطات را هم نمی‌دیدند، با این‌همه سختی ارتباط با خواهرانشان در جهان را به جان می‌خریدند و از هر فرصتی برای انتقال دانش و تجربه استفاده می‌کردند. نسل ما توانست از اینترنت برای گسترش آگاهی فمینیستی بهره‌گیرد، اما نتوانست از این شبکه راهی موثر برای ارتباط با جنبش‌ها و تشکیلات فمینیستی در گوشه کنار جهان و حتی کشورهای همسایه استفاده کند.

آنچه در این یادداشت به بحث گذاشته‌ایم این مسئله است که آیا محدود ماندن نسبی در یک جغرافیا طی سالیان اخیر به ما کمک کرده تا سیاست، تفکر و شیوه‌های مبارزه و حرکت خاص خودمان را برای رسیدن به برابری شناسایی و خلق کنیم، یا ما را تبدیل به مصرف‌کننده نسخه دست دوم ایده‌هایی کرده که از خارج از مرزها به دستمان رسیده است؟ و مسئله‌ی دیگر اینکه آیا فرا رفتن از ارتباطات فردی، غیرمستقیم و بیشتر محدود شده به بازخوانی متون نظری به جای ارتباط جمعی، هدفمند و مستمر با فمینیست‌های دیگر نقاط دنیا برای ما راهگشاست و یا اساسا با توجه به پتانسیل‌های فعلی ما ممکن است؟

بدون شک آنچه در این یادداشت آمده تنها طرح بحثی اولیه و در میان گذاشتن پرسش‌هایی است برای علت‌یابی این دوره‌ی راکد. رکودی که شاید بی‌ارتباط با موج گسترده‌ی مهاجرت بخشی از فعالان جنبش زنان ایران در پی وقایع بعد از انتخابات ۱۳۸۸ و قطع نسبی ارتباطات میان ما و این بخش از بدنه‌ی جنبش نباشد.

## از محفل به خیابان، از خیابان به محفل

اگرچه می‌توان رد پای ارتباط فمینیست‌های ایرانی را با فعالان دیگر کشورها در دوران مشروطه و پهلوی اول و دوم پی گرفت، اما ما برای این بازخوانی کوتاه به دوره‌ی پس از انقلاب ۵۷ برمی‌گردیم تا ببینیم در حدود چهل سال گذشته چه مسیری را طی کرده‌ایم.

در سال‌های اول پس از انقلاب و همزمان با آغاز سرکوب گسترده‌ی فعالان سیاسی در کشور و متعاقب آن جنگ هشت ساله، موجی از فعالان خواسته و ناخواسته به خارج از کشور مهاجرت کردند. در آن دوران با توجه به اختناق سیاسی و اجتماعی آنهایی که در داخل مانده بودند مجال چندانی برای فعالیت نداشتند و نهایتاً در محافل خانگی بحث، کتاب‌خوانی، نمایش فیلم و شب شعر و ... گردهم می‌آمدند تا شعله‌ای را که رو به خاموشی می‌رفت، زنده نگه دارند. در این دوران بدون شک ارتباطات دوستانه میان برخی از فعالان مهاجرت کرده و آنانی که در داخل ایران مانده بودند وجود داشت و نامه‌نگاری‌ها و فرستادن کتاب و ... به یکدیگر، بخشی از مراودات رایج بود. این ارتباط با پایان جنگ و در فضای نسبتاً آرام پس از آن بیشتر شد. فضای فکری داخل کشور با انتشار مطبوعات جدید رنگ و بوی تازه‌ای گرفت و کسانی که در محافل کوچک گرد هم می‌آمدند بستری نوپا برای انتشار عقایدشان ساختند. از بازماندگان جریان چپ تا روشنفکران دینی هر یک در فضای ایجاد شده درجه‌ای برای بیان عقایدشان باز می‌کردند. ترجمه مقالات فمینیستی و کتاب‌هایی مانند اگر فرزند دختر دارید؛ به قلم محمد جعفر پوینده بار بزرگی از دوش فمینیست‌های آن زمان برداشت. در محافل روشنفکری هنوز به "مبارزه طبقاتی" اولویت داده می‌شد. اگرچه احزاب اعضا و حتی کادر مرکزی زن، شاخه زنان، نشریات زنان و ... داشتند اما فمینیسم هنوز بار معنایی مثبتی نداشت. در سوی دیگر میدان، مجموعه مقالاتی که در باب فمینیسم اسلامی در مجله‌ی زنان، ماهنامه حقوق زن و امثال آن منتشر شد. اگرچه تا سال‌ها بعد نمایندگان روشنفکری دینی در مقابل واژه فمینیسم مقاومت کردند، اما به هر روی با انتشار گزارش‌ها و مطالبی درباره زنان، باب بحث را در فضای رسمی کشور گشودند.

همزمان با راه‌اندازی رشته مطالعات زنان در سه دانشگاه ایران بستری تازه برای مطالعات آکادمیک در حوزه زنان ایجاد شد، که خود نشر کتاب‌ها و مقالاتی در این حوزه را رونق داد.

در همین دوران نهضت ترجمه که قدمتی طولانی در ایران داشت، دوباره فعال شد و این بار برخی از فمینیست‌ها و یا کسانی که به این حوزه علاقمند بودند آستین‌ها را بالا زده و شروع به ترجمه‌ی کتاب‌هایی در حوزه‌ی فمینیسم کردند. طبیعی است که سهم بیشتر این کتاب‌ها به پایه‌های نظری فمینیسم اختصاص یافت تا انتقال تجربه مبارزه روزمره خواهران‌مان در دیگر کشورها. هرچه بود ترجمه به نوعی ما را با جغرافیای بیرون از خودمان و بحث‌ها و ایده‌هایی که در میان فمینیست‌های جهان در جریان بود پیوند زد، گیرم پیوندی با تاخیر چند ساله و نه چندان عمیق. تا اوایل دهه هشتاد محفل‌های کوچک همچنان تنها سنگر فمینیست‌های ایرانی بود.

با راه‌اندازی و فعالیت سازمان‌های غیردولتی در نیمه‌ی دهه‌ی هفتاد تا نیمه‌ی دهه‌ی هشتاد شکل دیگری از ارتباط میان ما و جغرافیای بیرون از خودمان ایجاد شد؛ تعریف پروژه‌هایی مشترک میان سازمان‌های غیردولتی ایرانی و برخی سازمان‌های خارجی که بودجه‌هایی برای حمایت از زنان یا ترویج دموکراسی در اختیار داشتند. تجربه این شکل از ارتباط، که کم و بیش در همه کشورهای در حال توسعه مشابه است، صرف بودجه به منظور پیاده‌سازی دستورکاری بود که هر چند بی‌ارتباط با مسائل زنان در داخل کشور نیست، اما آزادی عمل چندانی هم به سازمان‌های محلی نمی‌دهد. در این دوران اشکال دیگری از ارتباط (شرکت در کارگاه‌های آموزشی، کنفرانس‌ها و نشست‌های بین‌المللی مربوط زنان) باب جدیدی به روی فعالان ایرانی باز کرد که از دایره بسته خود پا بیرون بگذارند. شرکت در این برنامه‌ها برای بسیاری از فعالان تجربه فردی باارزشی بود، اما در عمل به ارتباط جمعی، مستمر و موثری با فعالان کشورهای دیگر منتج نشد. این در دورانی بود که فمینیست‌های ایرانی حداکثر استفاده را از فضای اینترنت داشتند و با راه‌اندازی چندین سایت، شبکه نسبتاً گسترده‌ای از روابط مجازی را سامان داده بودند.

کمپین‌های مطالبه محور، از جمله کمپین یک میلیون امضا، فصل تازه‌ای از ارتباط‌ها را رقم زد. حرکت در خیابان و جمع‌آوری امضا از شهروندان و ارتباط با بدنه فعال کشور در حوزه‌های مختلف سیاسی و اجتماعی پتانسیل بالای جامعه برای تغییر را نشان داد. دو کمپین

یک میلیون امضا و نه به سنگسار به عنوان شکلی جدید از فعالیت گسترده که طیف وسیعی از کنشگران ایرانی در شهرها (و کشورهای) مختلف را درگیر کرد، باعث شد تا نگاه‌ها به داخل ایران جدی‌تر شده و زمینه‌ای برای تجربه متفاوتی از ارتباط با بیرون شکل بگیرد. کمپین نه به سنگسار با «شبکه‌ی زنانی که تحت قوانین اسلامی زندگی می‌کنند» (Living Under Muslim Laws Women) ارتباطات جدی برقرار کرد و کمپین یک میلیون امضا نیز از جانب نهادهای مختلف غیر ایرانی مورد تحسین قرار گرفت و جوایزی را دریافت کرد. طبعاً اهدای جوایز به کمپین یک میلیون امضا به معنای ایجاد ارتباط نبود، اما بیانگر این نکته بود که فعالیت‌های جنبش زنان ایران در خارج از مرزها بیش از قبل در معرض توجه قرار گرفته است. این شاید بی‌ارتباط به شبکه‌ی گسترده‌ی حامیان و فعالان کمپین در خارج از کشور و فعالیت رسانه‌ای گسترده آنان نبود.

در حقیقت این دو حرکت مطالبه‌محور بزرگ از نیمه‌ی دهه‌ی هشتاد پیوند دوباره‌ای میان فعالان ایرانی جنبش زنان در داخل و خارج از کشور ایجاد کرد. به یمن ارتباطات مجازی، امکان تبادل نظر و گفتگو میان فعالان فراهم شد و سایت‌ها این امکان را در اختیار قرار دادند که مطالبی به قلم فعالان خارج از کشور به فارسی منتشر شود. البته بر عکس آن یعنی ترجمه‌ی مقالات کنشگران داخل ایران از فارسی به انگلیسی بسیار کمتر بود و مقالات انگلیسی عمدتاً توسط فعالان ایرانی خارج از کشور نوشته و منتشر می‌شد. حضور در کارگاه‌های آموزشی، کنفرانس‌ها و نشست‌ها کماکان به قوت خود باقی بود، و تجربه کار خیابانی و چهره به چهره و محدودیت‌های کار، پشتوانه اجتماعی در اختیار شرکت‌کنندگان ایرانی قرار داد تا در تعامل با خواهران‌شان حرفی برای گفتن داشته باشند.

با آغاز برخوردهای امنیتی با فعالان حقوق زنان ارتباط با فعالان دیگر کشورها هزینه بالاتری طلب می‌کرد. همچنین مکانیسمی برای انتقال تجربیات گذشته تعریف نشده بود و این تلاش اولیه برای ارتباط با فعالان منطقه و غرب بدون خروجی قابل‌اعتنایی رها شد. جمع و شبکه گسترده فعالان رفته رفته کوچک شد و ترس از محفل شدن، تبدیل به کابوس همگانی شد.

پیرو وقایع پس از انتخابات ۸۸، موج دوم مهاجرت فعالان سیاسی- اجتماعی به خارج از ایران اتفاق افتاد و این بار جنبش زنان بخش بزرگی از بدنه‌ی خود را از دست داد. این به منزله از دست دادن اصلی‌ترین سرمایه اجتماعی جنبش بود که به واسطه‌ی سال‌ها فعالیت مشترک به دست آمده بود. همزمان با آن به دلیل فضای ایجاد شده عملاً فعالیت سیاسی اجتماعی در همه حوزه‌ها از رمق افتاد. البته در این دوران نهضت ترجمه رنگ و بوی تازه‌تری به خود گرفت و برخی سایت‌ها و نشریات اینترنتی راه اندازی شد که بر خلاف سابق فقط دربرگیرنده‌ی مباحث نظری در حوزه‌ی فمینیسم نبود، بلکه می‌شد از لابه‌لای آن با تجربه‌ی فعالیت جنبش زنان در برخی کشورها آشنا شد.

با گذشت ۶ سال از شروع موج دوم مهاجرت، همچنان این دو بخش از بدنه‌ی جنبش زنان (ایرانیان داخل و خارج از کشور) نتوانسته‌اند ارتباطی پویا و سازنده با یکدیگر برقرار کنند. آنچه در جریان است عمدتاً ارتباطات شخصی میان فعالان، شبیه به تجربه‌ی محفلی دهه‌ی شصت است، با این تفاوت که راه‌های برقراری ارتباط ساده‌تر شده است.

### اگر دیوارها حرف زده بودند

آنچه گفته شد روایتی کوتاه از مسیر ارتباطات جنبش زنان در طول چند سال گذشته با جغرافیای بیرون از خود بود. اما چه عواملی در دوره‌های مختلف ما را در چنین فضایی قرار داد و این فضا چه تاثیری بر فعالیت‌های ما داشت؟ چه موانعی بر سر راه ارتباط ما با بیرون از خودمان بوده و مهم‌تر اینکه آیا ما تلاشی برای شکستن این دیوارها کرده‌ایم یا خود برای هرچه بلندتر شدن آن آجر روی هم گذاشته‌ایم؟ واضح است که مسئله زبان یکی از عمده‌ترین موانع ارتباط بین ما با فعالان دیگر کشورهاست. وجود زبان مشترک می‌توانست دست ما را برای برقراری دیالوگ با خواهران‌مان باز کند. با نگاهی به پیوندها و ارتباطات کنشگران زن در کشورهای عربی می‌بینیم که چطور زبان مشترک کنشگران، نهادها و برنامه‌ها را به هم نزدیک کرده است. اما آیا زبان به واقع معضل اصلی ما در برقراری ارتباط بوده؟ آیا ما ظرفیت‌های هر چند محدود خود را برای فائق آمدن بر این معضل به درستی به کار گرفته‌ایم؟ نزدیکی‌های گسترده فرهنگی، حقوقی و اجتماعی ما با برخی کشورهای عربی و نیز همسایگان‌مان نمی‌توانست ما را مجاب به یافتن زبانی مشترک برای شکل‌دهی یک ارتباط

هدفمند کند؟ نگاهی دوباره به ارتباط فعالان فمینیست عرب با فعالان دیگر کشورها نشان می‌دهد که زبان مشترک شاید نقطه شروع شکلی از همکاری باشد، اما استمرار فعالیت جمعی لزوماً وابسته به زبان نیست و مکانیسم‌ها و استراتژی‌های معینی می‌طلبند که ما آنها را تمرین نکرده‌ایم. مسئله زبان از یک سو منجر به محدود شدن ارتباطات جمعی ما با خارج شده و از سویی دیگر نوعی مزیت برای آن دسته از فعالان ایرانی ایجاد کرد که توانستند ارتباطات فردی خود را با فمینیست‌های خارجی گسترش دهند. این فرصت اگرچه در سطح فردی مثبت و کمک‌کننده است، اما هرگز تبدیل به یک دستاورد جمعی و جنبشی نشد.

در کنار زبان، محدودیت‌های سیاسی و امنیتی نیز تاثیر قابل ملاحظه‌ای بر میزان تعاملات ما با دیگر کنشگران داشته است. برای نمونه در دوره‌هایی که فضای سیاسی کشور نسبتاً باز بوده، امکان سفر به دیگر کشورها، شرکت در جلسات و هم‌اندیشی‌ها بیشتر شده تا دوره‌هایی که هر کنشگری می‌داند که این شکل از ارتباطات و حتی سطوح پایین‌تر از آن (مثلاً ارتباط مجازی) نیز می‌تواند برای او یا نهاد و حرکتی که در آن فعال است تبعات امنیتی داشته باشد. این ارتباطات به ویژه وقتی فرا فردی و نظام یافته باشد، هزینه سیاسی آن غیرقابل پیش‌بینی و احتمالاً سنگین‌تر خواهد بود.

### پیش‌روی در جزیره

گذشته از تمام مسیر و موانعی که به برخی از آنها اشاره شد جای این سؤال باقی است که برقراری ارتباط با فعالان فمینیست در دیگر کشورها تا چه حد لازم و مفید است؟ آیا محدودیت ارتباط به ما کمک کرده که بر خلاف برخی دیگر از کشورها که در دام دستورکارهای تعریف شده از بیرون افتادند، به نوعی روی پای خود بیاستیم و موضوعات و شیوه‌های مبارزاتی خودمان را شناسایی و خلق کنیم؟

پاسخ به این پرسش چندان ساده نیست. شاید ابتدا باید نگاهی به ماهیت ارتباط فعالان ایران با خارج انداخت. همانطور که در تاریخچه کوتاه اشاره شد شکل ارتباط ما با خارج بیشتر یا از نوع یادگیری بوده یا دریافت جایزه؛ یادگیری از طریق شرکت در کارگاه‌های آموزشی و دریافت جایزه به معنی دیده شدن یا پذیرفته شدن عملکردمان بوده است. هیچکدام از این دو شکل، رابطه‌ای برابر، مستمر و هدفمند نبوده و اگرچه بر شناخته شدن جنبش زنان ایران در جهان تاثیر گذاشته اما راهی برای همکاری نگشوده است. در این میان گزینه‌های فردی از میان کنشگران «واجد شرایط» برای ارتباط اتفاقاً گاه باعث بروز تنش‌هایی بین فعالان شده و تعادل بین نیروهای فعال را به هم زده است. بنابراین می‌توان گفت تجربه ما در برقراری ارتباط جنبشی برای همکاری با دنیای بیرون تقریباً نزدیک به صفر است. ما عضو فعال هیچ ائتلاف منطقه‌ای و جهانی نبوده‌ایم، پروژه مشترکی در سطح منطقه‌ای و جهانی انجام نداده‌ایم و حتی در موضع‌گیری‌های مقطعی منطقه‌ای و جهانی نیز غایب بوده‌ایم. در موارد زیادی مقام‌های دولتی با مواضع مشخص حاکمیت جای خالی ما را پر کرده‌اند و چه بسا مسیر ارتباط برای فمینیست‌های فعال دیگر را به سمت میزهای خود هدایت کرده باشند.

مجموع این شرایط می‌توانست منجر به پیدایش شکلی از عمل سیاسی شود که از درون ما جوشیده و بر پایه درک و دریافت ما از وضعیت مختص به خودمان استوار شده باشد. این عدم (یا کمبود) ارتباط می‌توانست به ما کمک کند فمینیسم خود را بسازیم و شیوه‌های جنبشی مختص به خود را برای رویارویی با مسائل سیاسی و اجتماعی جامعه‌مان خلق کنیم. این اتفاق، در صورت وقوع، برگ برنده جنبش زنان منزوی ما بود.

جز این موارد عملی کم عمر، با نگاهی به کتاب‌ها، مجلات و وبسایت‌ها می‌بینیم که ترجمه همچنان جای تالیف را گرفته و ما کماکان مصرف‌کننده موضوعات وارداتی باقی مانده‌ایم. سوال اینجاست که اگر دیگر فمینیست‌های منطقه به دلیل شکل ارتباطات گسترده‌شان با غرب، نگران تاثیرپذیری شیوه‌های فکر و عمل سیاسی‌شان هستند، ما با توجه به محرومیت‌مان از این ارتباط چرا نتوانسته‌ایم محتوای اصیل جنبش خود را بسازیم؟

مثال ترجمه نشان می‌دهد که در حقیقت ما بی‌آنکه از نزدیک، یا حتی با واسطه از تجربه‌ی عملی دیگر کنشگران برابری‌طلب آگاه بوده باشیم از ذهنیت آنان متأثر بوده‌ایم. این موضوع اگر چه از زاویه‌ی قرار گرفتن در مبارزه‌ای مشترک با دیگر فمینیست‌ها (و نه بیش از اندازه خرد و محلی) مثبت بوده اما به دلیل عدم وجود کار جنبشی مشترک، بی‌ثمر است.

پرداختن به چالش ارتباط با توجه به پراکندگی گسترده فعالان جنبش زنان در جهان اهمیت زیادی دارد. جنبش زنان ایران سرمایه عظیمی بیرون از مرزها دارد که با گذشت زمان فاصله‌شان با جنبش بیشتر و بیشتر می‌شود. آیا این جنبش می‌تواند با گرد هم آوردن نیروهای برابری‌طلب ابتدا زمینه ارتباط و گفتگو را میان دو بدنه داخلی و خارجی‌اش ایجاد کرده و سپس با ارائه تعریف مشخص از ارتباط جمعی موثر با جنبش‌های فمینیستی در دیگر کشورها باب ارتباط را باز کند؟ ارتباطی که این بار برابر، پویا و هدفمند باشد؟

موضوع مورد بحث در این یادداشت تنها مختص جنبش زنان نیست. چالش‌های مطرح شده، همه جنبش‌های سیاسی و اجتماعی در جامعه امروز ما را در بر می‌گیرد. جنبش‌های اجتماعی در مسیر حرکت تجربه می‌کنند و می‌آموزند و فقدان حرکت (حتی حرکتی حداقلی) فرصت آزمون و خطا را از آنها می‌گیرد. جنبش زنان نیز مانند دیگر جنبش‌های اجتماعی از فقدان حرکت رنج می‌برد، که اگر نبود شاید چالش‌های گفته شده در این یادداشت نیز تا به امروز حل و فصل شده یا دست‌کم در مسیر رو به جلویی گام برمی‌داشت. آنچه در مورد جنبش زنان مهم است اما حس خواهری و قرابتی‌ست که با دیگر زنان در جهان دارد. این نقطه قوت و پتانسیل جنبش زنان است که مسئله ارتباط را به موضوعی مهم و موثر تبدیل می‌کند. آیا ما، ساکنان این جزیره ۱۰۰ ساله راهی به بیرون خواهیم ساخت؟

**برگرفته از سایت میدان**